

ایهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ

ایهام به وهم و گمان افکندن و در اصطلاح بدیع آوردن لفظی است که دو معنی دارد یا به اشتراك یا تواطی یا حقیقت یا مجاز، یکی از دو معنی قریب است که دلالت لفظ بر آن ظاهر است و دیگری بعید است که دلالت لفظ بر آن پوشیده است و گوننده معنی دوم را اراده می کند و معنی نزدیک را می پوشاند و شنونده اول بار معنی نزدیک لفظ به ذهنش می آید و به این جهت ایهام نامیده می شود.

ایهام را توریه و تخمیل نیز می گویند، از این جهت با توجه به دقت شاعر در آوردن اینگونه الفاظ، ایهام از صفات بارز شعر خوب است چنانکه نظامی عروضی در چهارمقاله در تعریف شعر گفته است: «شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق مقدمات موهمه کند... و بدان ایهام طباع را انقباضی و انبساطی بود» و در این مورد ایهام به وهم افکندن است به صورت اعم آن. و نیز ایهام را «تخمیل» گفته اند و به این تعبیر

اصل شعر در نظر اهل منطق و ادب تخیل است چنانکه خواجه نصیر طوسی در اساس الاقتباس می‌نویسد: «صناعت شعری ملکه‌ای باشد که با حصول آن بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالات مخصوص باشد بوجه مطلوب قادر باشد» و پس از بحث و ذکر عقیده، قدما و متأخرانست دربارهٔ وزن و لفظ می‌گویند: «نظر منطقی خاص است به تخیل» و پس از آن می‌گویند: «مادهٔ شعر سخن است و صورتش به نزدیک متأخران وزن و قافیه و به نزدیک منطقیان تخیل».

علامهٔ زنجشیری می‌گوید: «در علم بیان بابی دقیق‌تر و لطیف‌تر از توریه دیده نمی‌شود و نه سودمندتر و یاری‌کننده‌تر از آن بر تأویل متشابهات کلام خدا و کلام انبیاء».

بهر حال توریه یا ایهام را در کتب ادب و معانی و بیان سه قسم: مجرّده، مرشّحه، مبینه شمرده و در کتاب انوارالربیع مهبیّاه بر آن سه قسم افزوده شده است، ضمناً نویسندهٔ این کتاب یعنی سید علی‌خان توریه را مناسب‌ترین نام می‌داند و می‌گوید: «وَرَيْتُ الْحَدِيثَ إِذَا أَخْفَيْتُهُ وَأَظْهَرْتُ غَيْرَهُ» زیرا گوینده یک معنی را پوشیده می‌دارد و دیگری را آشکار می‌سازد.

اما در توریهٔ مجرّده از ملائمت و متناسبات معنی قریب و بعید ذکری نیست مانند «الرحمن علی العرش استوی» و در موشحه ملائمت معنی قریب ذکر می‌شود و در مبینه ملائمت بعیدی آید و در چهارمی یعنی مهبیّاه احتیاج به چیزی است که لفظ را برای احتمال دوم معنی آماده می‌کند یا بعد یا قبل از آن می‌آید.

صنعت دیگر از صنایع بدیعی تناسب است که آنرا «توفیق» و مراعات النظیر و ائتلاف و مؤاخات نیز می‌گویند و در این صنعت تناسب لفظ به معنی و لفظ به لفظ و معنی به معنی (نه به تضاد) منظور است و در این صنعت کارشاعر یافتن کلمات متناسب و آوردن آنها با یکدیگر در شعر است و این تناسب به صورت تقابل و تضاد نیست زیرا تضاد یا طباق یا مطابقه خود صنعت دیگری از صنایع بدیعی است و نکتهٔ قابل ذکر آنکه

خاقانی از ایهامِ تناسب (به صورت اضافه) نیز زیاد استفاده کرده و همین حالت را شعر حافظ دارد .

این مقدمه دربارهٔ دو صنعت عمده از صنایع بدیعی اشاره ای است به دو صنعت بارز و مشخص در اشعار خاقانی و کیفیت استفاده از این دو صنعت در شعر حافظ که خواهیم گفت بیش از همه به خاقانی نظر داشته است .

خاقانی به ایهام و تناسب بیشتر از سایر صنایع توجه داشته و مانند آن است که اصل شاعری خود را بر آن نهاده و به همین جهت پیچیدگی و ابهام در شعرش پیدا شده است .

خاقانی الفاظ را کمتر به معانی ظاهری و صوری به کار می برد و گویی در این کار اصرار دارد که خواننده در شعر او به اندیشه و تفکر معنی را دریابد و به آسانی از آن نگذرد و متوجه قدرت طبع او در انتخاب لفظ و ترکیب آنها با یکدیگر باشد . به این جهت اگر «آب» معنی ظاهری مایع سیال را دارد ، او این معنی را ترك می کند و بیشتر به معنی رونق و جلا و درخشندگی و آبرو، و نیز شراب خواری می آورد، و «آتش» را به معنی ظاهری نمی گیرد بلکه توجه به حرارت و گرمی عشق و شور و شوق و سرخی رو و نظایر آن دارد و «آتش بسته» را به معنی «زر و طلا» می آورد .

خاقانی را «شاعر صبح» نامیده ایم زیرا علاوه بر آنکه بیش از هر چیز به وصف صبح نظر دارد ، برای آفتاب و خورشید و پرتوطلایی آن صدها ترکیب ساخته که در نظر اول معنی ظاهر آن به ذهن می آید اما در باطن معنی دیگری دارد ، مثلاً آفتاب را «آهو» و «صدف» و «طاووس» و نظایر آن نامیده و جا دارد اشاره کنیم که یکی از مثالهای معروف در کتب ادب ذیل توریه مرشحه، شعر قاضی عیاض است که در آن خورشید را «غزاله» گفته و شعر این است :

« أَوَالْغَزَالَةَ مِنْ طَوِيلِ الْمَدَى خَرِفَتْ

فَمَا تَفَرَّقَ بَيْنَ الْجَدَى وَالْحَمَلِ »

کلمه «بوی» در شعر خاقانی صدها بار به کار رفته اما کمتر در معنی رایحه و بویی است

که از چیزی به بینی می‌رسد، بلکه همواره معنی دیگری دارد که ایهام در آن است و خواهیم دید که این کلمه در شعر حافظ به تقلید و تتبع خاقانی در موارد بسیار به کار برده شده است. همینطور است کلمات: «زلف» و «گیسو» و «پرده» و مانند آن.

هنر خاقانی در ساختن ایهامات تا آنجا پیشرفت می‌کند و به کمال می‌رسد که با توجه به داستانهای قرآن و اساطیر و امثال و حکم و داستانهای حماسی و صورتهای فلکی و اصطلاحات شطرنج و خاصیت داروها و اصطلاحات مسیحی، ترکیباتی می‌سازد که ایهام دارد و معنی نزدیک به ذهن می‌آید و او آن معنی دقیق دور و ایهامی را در نظر دارد و در این مورد صنعت دیگر که تناسب باشد مراعات می‌شود و از این قبیل است، اشاره به جم و سلیمان و مور و انگشتری یا زال و رستم و موسی و سامری و گوساله^۱ او و عیسی و سوزن و مریم، و مسیح و میسر، که این هر دو در آسمان چهارم اند و نیز دجال و مهدی و مسیح و «دجال چشم»، هم چنین هاروت و ماروت و زهره و چنگک او و بابل و ساحران آن و اصطلاحات بازی نرد و شطرنج مانند:

«از اسب پیاده شو بر نطح زمین نه رخ

زیر پی پیلش بین شهبات شده نعمان»

که از همه اصطلاحات شطرنج استفاده کرده و ایهام و تناسب را رعایت نموده است و نیز در این بیت:

«از پی سی طفل را بر یک بساط

آن سه لعبت ز استخوان آخر کجاست»

که سه لعبت استخوانی سه طاس نرد است.

و در این بیت:

آفتاب از وبال جست آخر یوسف از چاه و دلو رست آخر

که تناسب میان یوسف و چاه و دلو پیدا است و ایهام آن آشکار است.

همه صورتهای فلکی و بروج و انجم در شعر خاقانی به شکل متناسب و با معنی ایهامی

می‌آید، برای مثال پس از نقل این داستان از حدائق السحر رشید و طواط از شعر خاقانی نیز نقل خواهد شد. رشید و طواط در حدائق السحر ذیل ایهام می‌نویسد: «در حکایت است که بوعلی سینا روزی در بازارنشسته بود روستائی بگذشت بره‌ای بهائی بردوش گرفته بود، بوعلی پرسید که بره به‌چند؟ روستائی گفت: به دیناری، بوعلی گفت: بره اینجا بگذار و ساعتی دیگر باز آی تا بها بدهم، روستائی او را می‌شناخت، گفت که تو حکیم عالمی چرا باید که این قدر ندانی که بره در مقابله ترازو باشد، تا برنسنجی بره به‌خانه نبری» در اینجا معنی ایهامی بره و ترازو واضح است که ذهن به معنی نزدیک رود اما مقصود برج میزان در برابر برج حمل است حال می‌بینیم که خاقانی می‌گوید:

چرخ گوئی دکان قصابی است

کز سحر تیغ خون فشان برخاست

بره زین سو، ترازوی ز آنسو

چرب و خشکی از این میان برخاست

خاقانی در آوردن کلمات متناسب و ایهام‌دار افراط می‌کند و تقریباً کمتر سخن ساده و بی‌ایهام می‌گوید و در بسیاری از ترکیبات متناسب و ایهام‌دار، نوآور است و این ترکیبات خاص خود اوست چنانکه آنچه درباره آفتاب و انجم و نظایر آن دارد شاعر دیگر ندارد. او درباره می و جام و شکل جام و ساغر نیز ترکیبات بدیع و تازه دارد که همه دارای تناسب و ایهام است از جمله «رکاب» به معنی جام می و پیاله به شکل رکاب، مثلاً می‌گوید:

درده رکاب می که شعاعش عنان زنان

برخننگ صبح برقع زیبا برافکنند

و کلمات: «عنان زنان» و «خننگ» با «رکاب» متناسب است.

اما شاهکار حافظ نیز در ترکیب کلمات متناسب و ایهام‌انگیز است که گاهی از هر لفظ و ترکیب چند معنی بیرون می‌آید و در این صنعت و هنر یکسره تابع خاقانی است و به او توجه خاص دارد، خاقانی مواد اصلی یعنی الفاظ را به دست آورده و عرضه داشته و

گاهی متکلفانه و مصنوعاً با هم آمیخته ، اما حافظ آنها را نرم تر و ملایم تر و تراشیده تر به کار برده است و گویی جواهر را تراشیده و صیقل داده و درخشان تر کرده و به این جهت ظرافت و نازک طبعی او بیشتر و مهارتش در آوردن ترکیبات بیشتر شده است ، اما در بسیاری از موارد نظر خاص به خاقانی دارد ، و گذشته از آنکه بسیاری از غزل های خاقانی را استقبال کرده یا آنکه بعضی ترکیبات او را عیناً به کار برده است ، بیان مخصوص خاقانی را مورد تقلید قرار داده و به قول ژان رایپکا خاورشناس معروف ، حافظ از لحن قلندرانه و لاابالی بعضی اشعار خاقانی استفاده کرده است ، و آقای دشتی چنین اظهار نظر می کند : « قراین و امارات زیادی هست که پس از سعدی ، خاقانی بیش از هر شاعر دیگر مورد توجه حافظ بوده و خویشاوندی غیر قابل تردیدی میان شیوه سخن آنان موجود است » و آقای دشتی شیوه حافظ را « نوازنده و مخملی » و سبک خاقانی را « سخت و دشوار و پراز صلابت » خوانده است و در این مورد می توان صلابت و درشتی و دشواری و تکلف را در برابر شفافیت و نرمی و روانی و جلد آیت قرارداد .

توجه حافظ به خاقانی سبب شده است که بعضی از غزل های خاقانی را استقبال کند مثلاً غزل خاقانی را به مطلع :

ای صبحدم بین که کجا می فرستمت

تزدیک آفتاب وفا می فرستمت

حافظ به این مطلع استقبال کرده : *تال جامع علوم انسانی*

ای هد هد صبا به سبا می فرستمت

بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

و بعضی از غزلها را با تغییر قافیه استقبال کرده مثلاً خاقانی گفته :

عشق تو چون در آید شور از جهان بر آید

دلها در آتش افتند و دود از میان بر آید

و حافظ گفته است :

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
 یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید
 بسیاری از ترکیب‌ها و مضمونهای خاقانی در شعر حافظ آمده و آنها را با اندکی
 تغییر یا بدون تغییر در شعر حافظ می‌بینیم مثلاً خاقانی گفته:
 بی‌تو چو شمعم که زنده دارم شب‌را چون نفس صبحدم دمید بمیرم
 و حافظ گفته:

تو همچو شمع می و من شمع خلوت محرم
 تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
 خاقانی گفته:

تا ملاحظت را به حسن آمیخته هر که آن می‌بیند آن می‌خواندش
 و حافظ گفته: حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت...
 خاقانی گفته: «چون شمع گهی گریه و گه خنده همی دارم» و حافظ گفته: «میان
 گریه می‌خندم که چون شمع اندرین مجلس».
 خاقانی می‌گوید: «دارم از چرخ تمی دو گله چندان که پرس» و حافظ می‌گوید:
 «دارم از زلف سیاهش گله چندان که پرس»
 خاقانی قصیده‌ای دارد بار دیف: «برنتابد بیش از این» و یک مصرع آن این است:
 «کاین شبستان زحمت ما برنتابد بیش از این» و حافظ می‌گوید:
 خاک کویت زحمت ما برنتابد بیش از این
 لطف‌ها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم

خاقانی گفته:

زهد شما و فسق ما چون همه حکم داور است
 داورتان خدای باد این همه چیست داوری
 و حافظ گفته:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست
 که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او

ترکیب « خدای حال گردان » در شعر خاقانی اینطور آمده:

خاقانی امید را مکن قطع از فضل خدای حال گردان

وحافظ گفته:

حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب

جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور

ترکیب « بویا بر تو » و « بوفای تو » در شعر خاقانی زیاد است مثلاً: « ساربانا بویا بر تو که

تعجیل نمای ... » و حافظ این ترکیب را از خاقانی گرفته و چند بار به کار برده از جمله:

« بوفای تو که بر تربت حافظ گذری ... ». ترکیب « بخت گران خواب » در خاقانی:

« عمر سبک پای گشت بخت گران خواب شد » و در حافظ:

« زدست بخت گران خواب و کار بی سامان ... »

جرعه فشانی بر خاک در شعر خاقانی به صورتهای گوناگون آمده از جمله:

دوستان تشنه لب را زیر خاک از نسیم جرعه دان یاد آورید

وحافظ گفته: « اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک ... » و اگر چه این رسم دیرین

بوده و اشاره به رسم باکوس است و در اشعار شاعران پیشین آمده و « للأرض من كأس

الکرام نصیب » نیز این معنی را می‌رساند اما صورتهای گوناگون تعبیر و توجیه آن در شعر

خاقانی بدون شک در حافظ تأثیر داشته است.

با این مقدمات توجه حافظ به خاقانی از دیگران بیشتر است، و خاقانی چنانکه

ذکر شد با قدرت طبع و وسعت فکر و اندیشه و کثرت اطلاعات و معلومات، ترکیبات

گوناگون نو و ابتکاری ساخته و دو صنعت ایهام و تناسب را از صنایع اصلی و عمومی شعر

خود قرار داده و حافظ نیز با توجه به این دو صنعت در شعر خاقانی، همان دورا اساس کار

خود در شاعری قرار داده است با این تفاوت که ظرافت طبع و مهارت در چیدن کلمات متناسب

پهلوی یکدیگر و بیرون آوردن معانی ایهامی در حافظ، شعر او را به اوج لطافت و هنرنمایی

و دل‌انگیزی رسانده و مانند جواهر ساز ماهری گوهرهای الفاظ را دست چین کرده و

صیقل داده یا آنچه تراشیده و صیقل یافته بوده برداشته و از آنها رشته‌های مروارید درخشان درست کرده است.

اکنون به پاره‌ای از ترکیبات مشترك در دود دیوان خاقانی و حافظ که ایهام و تناسب دارند اشاره می‌کنم:

آینه سکندر یا آینه سکندری که خاقانی بسیار اشاره کرده و گاهی از آن «دل» اراده می‌کند و حافظ نیز دارد: «آینه سکندر جام می است بنگر...»
 «آب حیات» و «آب حیوان» و «خضر» و تناسب آنها با هم در شعر خاقانی و حافظ هر دو زیاد است.

«آب» به معنی آنرو در خاقانی: «آبم برفت و گرشنود سنگ آه من...»
 و حافظ: «هر چند بردی آبم روی از درت نتابم...»
 «آتش رخسار و سپند» در خاقانی: «آتش رخسار او دیدم سپند او شدم...»
 و در حافظ: «بر آتش رخ زیبای او به جای سپند...»
 «آب آتشگون» به معنی «می» در خاقانی: «پیش آر می که هست آتشگون»
 و حافظ: «ساقیا یک جرعه‌ای ز آن آب آتشگون که من...»
 «آینه» و «طوطی» در خاقانی با ترکیب‌بافت گوناگون و در موارد زیاد به کار رفته از جمله: «من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است...» و حافظ گفته: «در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند...»

«ام‌الخبائث» لقب شراب در خاقانی چند مورد مثلاً: «لیک با ام‌الخبائث چون طلاقش واقع است...» و حافظ گفته: «آن تلخ و ش که صوفی ام‌الخبائثش خواند...»
 «بوی» در خاقانی گذشته از معنی رایحه به معنی اثر و نشان و امید و آرزو (بویه) و معانی دیگر مجازی فراوان به کار رفته و در شعر حافظ نیز همین ترکیبات فراوان آمده است از جمله: «بوی زلف - بوی سود - بوی بهبود - بوی آز - بوی می - بوی وفا - بوی وصال - بوی جان - بوی سنبل - بوی راحت - بوی مزده - بوی کنار - بوی قناعت -

بوی ریا - بوی کفر « و ترکیبات دیگر که غالباً در شعر خاقانی و حافظ به یک شکل به کار رفته و یک معنی دارد، مثلاً در خاقانی:

چون بوی تو دیدم نفس صبح و ز غیرت

در آینه صبح به بوی تو ندیدم

و حافظ گفته:

بر سر تربت من با می و مطرب منشین

تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم

خاقانی: « بر بوی آنکه بوی تو جان بخشدم چومی... » و حافظ: « بر بوی آنکه جرعه جامت به ما رسد... »

« پرده » و ترکیبات آن مانند: « پرده دل » و « پرده گل » و « پرده سوز و پرده نشین » و نظایر آن « پسته » به جای لب و « پسته خاموش » و « پسته خندان » و « پسته شکر ریز » در خاقانی و حافظ هر دو مثلاً خاقانی: « سوی برون داد رنگ پسته خندان او... » و حافظ: « بگشاپسته خندان و شکر ریزی کن ». « پی ماچان » و « پای ماچان » یعنی صف نعال در خاقانی:

هوای خواست تا در صف بالا برتری جوید

گر قدم دست و افکنم به صف پای ماچانش

و حافظ: « به پی ماچان غرامت بسپر سمن... »

« پروانه » به معنی « فرمان » در خاقانی:

ای صبر تویی دانم پروانه کار دل دل شیفته پروانه است از نارنگه دارش

و حافظ:

به مژده جان به صبا داد شمع در نفسی

ز شمع روی تو اش چون رسید پروانه

« پاردم » در خاقانی: « ... جز محل پاردم جای عنان دیده نیست » و حافظ: « پاردمش

درازباد این حیوان خوش علف «

« پیرهن کاغذین » و « کاغذین جامه » و « وجامه کاغذین » نشانه تظلم و دادخواهی و لباس متظلمان و دادخواهان در سیاستنامه و اشعار شاعرانی مانند عطار (در منطق الطیر) آمده ، در شعر خاقانی نیز فراوان بکار رفته و آنرا به هدف نیز نسبت داده : « کاغذین جامه هدف وار علی الله ز نیم ... » در شعر حافظ نیز آمده : « کاغذین جامه به خونابه بشویم که فلک ... »

« جام جم » بمعنی دل و نیز « جام می » در شعر هر دو آمده از جمله خاقانی گفته :

از دست عشق چون به سفالی شراب خورد

طعنه نخست در گهر جام جم زند

و حافظ : « ساها دل طلب جام جم از ما می کرد » و بدون شک حافظ در آوردن « جام جم » و ترکیبات گوناگونش بیش از همه به خاقانی نظر داشته زیرا ترکیبات ایهام دار و متناسب در شعر او از همه شاعران قبل از حافظ بیشتر است.

« جامه قبا کردن » در شعر هر دو آمده. جمشید و کیخسرو و خاک شدن آنان در شعر هر دو شاعر آمده و ترکیبات حافظ نیز نظیر خاقانی است. « جنیبه » یعنی يدك در شعر خاقانی زیاد است از جمله : « شاخ جنیبت کش است ، گل شه و الاجناب ... » و حافظ گفته : « فلک جنیبه کش شاه نصره الدین است »

جم و سلیمان که در ادبیات فارسی غالباً خلط شده و آنچه مربوط به یکی است به دیگری نسبت داده اند از جمله انگشتی و خاتم سلیمان و مور و سلیمان که خاقانی دارد : « مورچه را جای شود دست جم ... » و نیز خاقانی : « خاتم جم خواه به تاوان آن » و حافظ : « خاتم جم را بشارت ده به حسن عاقبت ... »

« چار تکبیر زدن » کنایه از اعراض و روی گرداندن و ترك کردن در خاقانی : « چار تکبیری بکن بر چار فصل روزگار ... » و حافظ : « چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست ... »

«چرخ سیه کاسه» ترکیبی است که خاقانی زیاد دارد و توان گفت که خاص اوست و حافظ نیز این ترکیب را با توجه به او به کار برده، خاقانی گوید: «تاخوانچه زر دیدن بر چرخ سیه کاسه...» و نیز «دهر سیه کاسه» در خاقانی: «دهر سیه کاسه ای است ماهمه مهان او...» و حافظ گفته:

برو از خانه گردون به در و نان مطلب

کان سیه کاسه به آخر بکشد مهان را

«دجال فعل» و «دجال چشم» و مناسبت آن با «مهدی» و «مسیح» در شعر خاقانی ترکیبات خاص دارد از جمله:

«خسر و مهدی نیت با صف غوغای عدل

بر در دجال ظلم آمد و در، در شکست»

و حافظ:

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

«دل چون کبوتر» خاقانی: «دارم دلکی کبوتر آسا...» و حافظ: «یارب

مگیرش ارچه دل چون کبوترم...»

«دست» به معنی نوع و گونه و «از این دست» در خاقانی:

سر و زر ریختمی در پایت جامع علوم گر از این دست بسی داشتمی

و نیز: «هر روز بهر دستی رنگی دگر آمیزی...» و حافظ: «ساقی ار باده ازین دست به

جام اندازد...»

«راوق» و «راوقی» و «راوق خم» در خاقانی بسیار است از جمله: «می وقت صبح

راوقی باید...» و حافظ، «من که خواهم که نوشم بجز از راوق خم...»

«سلسله زلف» در خاقانی موارد فراوان از جمله:

آن نه زلف است آن چنان آویخته سلسله است از آسمان آویخته

وحافظ: «گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست...»

«سر بمهر» یعنی تازه و دست نخورده درخاقانی زیاد است از جمله «زد نفس سر بمهر صبح ملمع نقاب...» حافظ نیز زیاد به کار برده با توجه به خاقانی مثلاً:

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود وین راز سر بمهر به عالم سر شود
«شهاب ثاقب و دیو» درخاقانی:

از دست دیو حادثه در تو گریخت دین

یعنی شهاب دین تویی اندوه دین خوری

وحافظ:

ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم

مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را

«صبح صادق و کاذب» و ترکیب مناسب آن غالباً ساخته خاقانی است، است، حافظ نیز به همان ترکیبات نظر داشته و آنها را به کار برده است.

«طرف کله» و «طرف کلاه» و «طرف کله کز کرده» درخاقانی و حافظ هر دو هست.

«عفاله» از ترکیبات خاقانی است مثلاً: «ای عفاله خواجگانی کز سر سودای

عشق...» و حافظ: «عفاله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد...»

«عافیت» به معنی سلامت و دور ماندن از خطا و گناه، درخاقانی بسیار است از

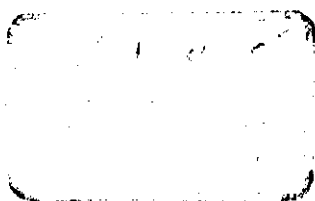
جمله: «در عشق تو عافیت حرام است...» و حافظ: «عافیت چشم مدار از من میخانه نشین».

«کشتی باده» درخاقانی زیاد است از جمله: «کشتی است قدح گویی دریاست در

آن کشتی...» و حافظ: «مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی...»

«گنج روان» درخاقانی فروان، مثلاً: «... رفت به چرب آخوری گنج روان

در رکاب» و حافظ: «سایه ای بردل ریشم فکن ای گنج روان...»



«گیسوی چنگ» و «بریدن گیسوی چنگ» درخاقانی : «گیسوی چنگ و رگ بازوی بربط بپرید» و حافظ : «گیسوی چنگ بپرید به مرگ می ناب ...»

«گوی گریبان» درخاقانی : «قرصه خورشید گشت گوی گریبان او» و حافظ : «با اهل هنر گوی گریبان بگشای ...»

«گرگ ربائی» درخاقانی : «گرگ آشتی کن مکن این گرگ ربائی» و حافظ : «تاکی بود این گرگ ربائی بنمای ...»

«مفرح» معجون از زر و یاقوت، از ترکیبات خاص و مورد پسند خاقانی است و زیاد بکار برده از جمله : «مفرح از زر و یاقوت به برد سودا ...» و حافظ :

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که این مفرح یاقوت در خزانه تست
 «من یزید» درخاقانی : «دهم در من یزید دل دو گیتی را به یک مویش» و حافظ : «بی معرفت مباش که در من یزید عشق» .

«مژه خون پالا» و «می پالا» و «پالونه مژه» درخاقانی زیاد است مثلاً :
 مجلس غم ساخته است و من چو بید سوخته

تا به من راوق کند مژگان می پالای من

و حافظ :

مطرب از درد محبت عملی می پرداخت

که حکیمان جهان را مژه خون پالا بود

«نعل در آتش نهادن» درخاقانی : «... یاد وصالش مرا نعل در آتش نهاد» و

حافظ : «... کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم»

«ناهید چنگی» و «ناهید یا زهره» و «چنگ او» و تناسب ناهید یا زهره با

هاروت و ماروت و سحر او و نیز بابل، ترکیبات گوناگون درخاقانی دارد که حافظ بسیاری از آن را گرفته و به کار برده از جمله خاقانی :

مطرب به سحر کاری هاروت در سماع خجلت به روی زهره زهرا بر افکند

وحافظ:

چنان برکش آواز خنیاگری که ناهید چنگی به رقص آوری
 «هندوی زلف» درخاقانی: «خاقانی است هندوی آن هندوانه زلف» وحافظ:
 «بجز هندوی زلفش هیچکس نیست...»

«هلال عید و جام می» درخاقانی فراوان مثلاً:

عید است و پیش از صبحدم مزده به خمارآمده
 برچرخ دوش از جام می یک نیمه دیدارآمده

وحافظ:

بیا که دور فلک خوان روزه غارت کرد

هلال عید به دور قدح اشارت کرد

«یوسف» و مناسباتش و نیز «یوسف گم گشته» درخاقانی: «یوسف گم گشته» ما
 زیر بند زلف تست» وحافظ: «یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور...» و نظایر این
 ترکیبات در هر دو دیوان بسیار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مآخذ
 رتال جامع علوم انسانی

- ۱ - اساس الاقتباس ، خواجه نصیر ، به تصحیح مدرس رضوی
- ۲ - المعجم ، شمس قیس رازی ، به تصحیح مدرس رضوی
- ۳ - انوارالربیع فی علم البدیع ، سید علی خان
- ۴ - ترجمان البلاغه ، محمد بن عمر الرادویان ، به تصحیح احمد آتش
- ۵ - چهارمقاله ، نظامی عروضی ، به تصحیح محمد قزوینی (چاپ دکتر معین)
- ۶ - حدائق السحر ، رشید وطواط ، به تصحیح عباس اقبال
- ۷ - دیوان حافظ ، به تصحیح محمد قزوینی - دکتر غنی
- ۸ - دیوان خاقانی شروانی ، به تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی

- ۹ - شاعری دیرآشنا ، علی دشتی
 ۱۰ - لغت نامه ، علی اکبر دهخدا
 ۱۱ - مجله ارمغان ، وحید دستگیری (مقاله یان ریپکا)
 ۱۲ - معول ، سعدالدین تفتازانی
 ۱۳ - معالم البلاغه ، محمدخلیل رجائی
 ۱۴ - نقشی ازحافظ ، علی دشتی



پروژه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی